

بررسی تطبیقی داستان کوتاه «گل خاص» از منصور یاقوتی و «دلتنگی» از چخوف

محمدعلی محمودی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان،
زاهدان، ایران

شمسی رضایی**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و
بلوچستان، زاهدان، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۱۶، تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۱۴)

چکیده

ادبیات داستانی معاصر ایران در آغاز قرن بیستم، به دلایل بسیاری تحت تأثیر آثار نویسندگان بزرگ جهان قرار گرفت. در این تأثیرپذیری، نویسندگان روسی سهم عمده‌ای دارند. از میان نویسندگان روسی، بیش از همه، آثار چخوف که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، مورد توجه قرار گرفته‌اند. تأثیر این نویسنده مشهور روسی بر برخی از داستان‌نویسان بزرگ معاصر، موضوع پژوهش‌های زیادی در این زمینه شده است. منصور یاقوتی از جمله داستان‌نویسانی است که به نظر می‌رسد در نگارش یکی از داستان‌های خود با عنوان «گل خاص»، ساختار و مضمون داستان کوتاهی از چخوف را که با عنوان «اندوه»، «سوگواری» و «دلتنگی» بارها در ایران ترجمه شده، مورد نظر قرار داده و از آن الگوپذیری داشته است. وجود تشابهات بسیار در این دو داستان، هم از نظر ساختار و هم از لحاظ مضمون و محتوا، این پرسش را در ذهن ایجاد می‌کند که آیا یاقوتی در نگارش داستان خود تحت تأثیر چخوف بوده است؟ غایت این پژوهش، پاسخ به این پرسش با استفاده از روش مقایسه و تجزیه و تحلیل و ارائه مشترکات دو داستان از جهات مختلف است.

واژه‌های کلیدی: اقتباس، مشترکات، تأثیر و تأثر، داستان کوتاه، چخوف، یاقوتی.

* تلفن: ۰۵۴۱-۸۰۵۶۳۴۸، دورنگار: ۰۵۴۱-۲۴۴۰۰۸۵، E-mail: mahmoodi122@yahoo.com

** تلفن: ۰۵۴۱-۸۰۵۶۳۴۸، دورنگار: ۰۵۴۱-۲۴۴۰۰۸۵، E-mail: sh_rezaee_na@yahoo.com

مقدمه

ترسیم و نمایش چهره فقر و محرومیت لایه‌های فرودین جامعه و بیان مشکلات و معضلات اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی فرودستان، از موضوعات جهان‌شمولی است که از دیرباز تاکنون ذهن بسیاری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان را در سراسر جهان به خود معطوف داشته و موجب خلق شاهکارهای هنری و ادبی بسیاری گشته است. از جمله داستان‌نویسان بزرگ روسی چون داستایفسکی، تالستوی، چخوف، گورکی و نیز داستان‌نویسان طراز اول ایرانی چون آل‌احمد، چوبک، احمد محمود، هدایت، ساعدی و... تصویر دغدغه‌ها، جدال‌ها، کشمکش‌ها و ناکامی‌های انسان‌هایی محکوم به جبر زندگی و زنده بودن را در آیینۀ آثارشان منعکس کرده‌اند. در دوران ما، این قبیل مضامین، در بهترین شکل خود در آثار نویسندگان پیرو مکتب رئالیسم نمودار می‌شود زیرا ادبیات رئالیستی، ادبیاتی است که «موضوع خود را جامعه معاصر و ساخت و مسائل آن قرار می‌دهد، یعنی چنین جامعه‌ای وجود دارد و اثر ادبی را مجبور می‌سازد که به بیان و تحلیل آن پردازد» (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ۲۸۰). آنتوان چخوف، نویسنده واقع‌گرای روسی، که از پرطرفدارترین نویسندگان بیگانه در ایران است، برای آثار داستانی فراوان خود، موضوعات عام و جهانی و البته متنوعی را برگزیده که نظر بسیاری از داستان‌نویسان بزرگ را به خود معطوف داشته است. در ایران به دلیل استقبال فراوان از ترجمه آثار چخوف، برخی از داستان‌نویسان معاصر درصدد الگو برداری از آثار وی برآمده‌اند. تأثیر چخوف بر ادبیات معاصر ایران و نیز مقایسه داستان‌های او با داستان‌های برخی از نویسندگان بزرگ، چون صادق هدایت و جمالزاده، موضوع پژوهش‌های بسیاری در عرصه ادبیات تطبیقی شده است. به عنوان نمونه، دکتر جان‌الله کریمی در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی به تأثیر متقابل ادبیات فارسی و روسی» درباره چخوف و تأثیر او بر داستان‌نویسان ایرانی نوشته است: «می‌توان گفت که خیلی از نوول‌نویسان ایران از سبک او پیروی کردند و بر اساس موضوعات و متریال خودمان آثاری را به وجود آوردند که به سبک چخوف بسیار نزدیک است. در این زمینه می‌توان به جمالزاده اشاره کرد. داستان «کباب‌غاز» او به شکل عجیبی یادآور داستان روی میخ چخوف است» (کریمی مطهر، ۱۳۷۹، ۵۶). ایشان همچنین در مقاله‌ای دیگر، داستان «کاشت‌انکا»ی چخوف را با سگ و لگرد هدایت مقایسه کرده است (کریمی مطهر، ۱۳۷۹، ۱۴۷-۱۵۵). چخوف در داستان کوتاهی با عنوان «دل‌تنگی»، تنهایی مردی سورچی را به تصویر می‌کشد که علاوه بر تحمل رنج فقر و کساد کاری، به خاطر از دست دادن پسرش دچار فشار روحی شدیدی شده است. منصور یاقوتی، داستان‌نویس معاصر کرمانشاهی، نیز در

داستان کوتاهی با عنوان «گل خاص»، فقر و تحمل سختی‌های زندگی مردی گاریچی را به تصویر می‌کشد که تنها با داشتن یک اسب پیر و لاغر و یک گاری، بار زندگی خانواده پنج نفره‌ای را تحمل می‌کند و از آینده‌ای واهمه دارد که به خاطر بیکار شدنش نتواند مخارج ضروری خانواده‌اش را فراهم کند. وجوه اشتراک فراوان در این دو داستان، از نظر برخی عناصر سازنده آن‌ها این گمان را به ذهن متبادر می‌کند که یاقوتی داستان گل خاص را به پیروی از داستان دلتنگی چخوف نگاشته است. این مقاله بر آن است تا با مقایسه این دو داستان از جهات مختلف، به بررسی وجوه اشتراک و افتراق در آن‌ها بپردازد و میزان تأثیرپذیری یاقوتی از چخوف را نشان دهد. شایان ذکر است که تاکنون پژوهشی در باب مقایسه این دو نویسنده و بیان وجوه تشابه آثارشان صورت نگرفته است و تنها اشاره‌ای که در این باره صورت گرفته است، عبارتی است از آقای حسن میرعابدینی در کتاب صد سال داستان‌نویسی است که در معرفی منصور یاقوتی چنین آورده است: «در بهترین داستان‌ش، «گل خاص» از داستان «اندوه» چخوف تأثیر پذیرفته است» (میرعابدینی، ۱۳۸۰، ۵۴۸).

بحث و بررسی

رنالیسم چخوف و یاقوتی

اشاره به مسائل و مشکلات زندگی بشر از جنبه‌های مختلف و در ابعاد متفاوت، صرف نظر از این که در چه برهه‌ای از زمان و چه محدوده‌ای از جغرافیای جهان قرار گرفته باشند، با انگیزه‌های گوناگونی نظیر طغیان علیه جامعه‌ای که با بحران ارزش‌ها روبروست و یا تحریک حس نوع‌دوستی در انسان و اصلاح روابط انسانی برای رسیدن به جامعه‌ای آرمانی و بسیاری اهداف دیگر، در حیطه وظایف انسان‌های متعهدی است که تمام عمر خود را صرف خدمت به مردم و اجتماع عصر خود می‌کنند. با توجه به این که «ویژگی برجسته داستان‌نویسی روسیه واقع‌گرایی آن است» (زرین کوب، ۱۳۶۱، ۵۴۷) برخی از نویسندگان بزرگ روسی رسالت خود را این می‌دانند که با قلمی انتقادی به بیان ضعف‌ها و نقص‌های جامعه و مردم پیرامون خود بپردازند. در حقیقت «رنالیسم روسی تحلیل چرکین‌ترین جنبه‌های زندگی را ترجیح می‌دهد و موضوع آن به قول چخوف زندگی انسان‌هایی است که به جز خوردن، نوشیدن، خوابیدن و مردن کار دیگری نمی‌کنند» (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ۲۹۸). البته این نوع نگاه از دریچه ادبیات به جامعه و بیان دغدغه‌های مشترک انسان‌ها و اشاره به واقعیات جهان‌شمول در آثار هنرمندان بزرگ و کوچک در همه جای جهان ملاکی بر ارزشمندی آثار ادبی است. چخوف،

خود، معتقد است: «بزرگترین هدف و مقصد ادبیات خدمت به اجتماع است» (چخوف، ۱۳۶۱، ۵). چخوف و یاقوتی هردو داستان‌نویسانی پیرو مکتب رئالیسم‌اند که تصویر گوشه‌هایی از اجتماع عصر خود را در آینه آثارشان منعکس می‌کنند. با این که میان این دو نویسنده از جنبه‌های مختلف ایدئولوژی و جهان‌بینی، فرهنگ، نظام اجتماعی، زبان و... تفاوت‌های زیادی وجود دارد، اما حس مشترک انسان‌دوستی و توجه به مسائل و مشکلات طبقات محروم و فقیر و تلقی آن‌ها از رسالت ادبیات، این دو نویسنده داستان‌نویس را در یک جهت قرار می‌دهد. یاقوتی نیز همچون چخوف، رسالت داستان‌های خود را، بازتاب سیمای بگرنج زندگی می‌داند و اساسی‌ترین مسائل و نیازهای بشر را دست‌مایه هنر نویسندگی خود قرار می‌دهد. چخوف با عکسبرداری از صحنه‌های بد اجتماع، همدردی خود را با طبقات فرودست جامعه اعلام می‌دارد. او «در داستان‌های موفق خود به بیماری‌های انسان و جامعه می‌پردازد و جنبه‌های تراژیک نهفته در زندگی روزانه را عریان می‌کند» (گلشیری، ۱۳۸۴، ۱۳۵-۱۳۶)، موضوعی که در اغلب داستان‌های یاقوتی نیز بدان پرداخته شده است.

خلاصه دو داستان

برای روشن شدن برخی از همانندی‌های دو داستان و تأثیرپذیری داستان ایرانی از مشابه روسی‌اش، ابتدا لازم است تا خلاصه‌ای از دو داستان نقل شود و سپس به مقایسه و ذکر همسانی‌ها و تفاوت‌های آن‌ها پرداخته شود:

الف) دلتنگی

«ایونا» کالسه‌چی پیر و فقیری است که در انتظار پیدا کردن مسافری و رساندنش به مقصد در زیر بارش سنگین برف، خود و اسبش سفیدپوش شده‌اند. قریب به یک هفته است که ایونا پسری را از دست داده که تنها کس و کار او بوده است و در این مدت، هنوز کسی را نیافته تا با او از چگونگی بیماری و مرگ پسرش در بیمارستان تا مراسم کفن و دفن او، سخن بگوید. ایونای بی‌کس و تنها، هربار که می‌خواهد سر صحبت را با مسافری باز کند و از اندوه جانکاه خود با او سخن بگوید، با بی‌مهری و بی‌اعتنایی مسافرانش مواجه می‌شود. آن‌ها نه تنها حاضر نمی‌شوند به درد دل‌های ایونا گوش دهند، بلکه او را مورد تحقیر و تمسخر نیز قرار می‌دهند. وی حتی در میان افراد هم‌طبقه و هم‌قطار خود نیز هم‌صحبتی نمی‌یابد. در پایان داستان، بی‌مهری و بی‌عاطفگی انسان‌های دوروبرش و فشار روحی روانی ناشی از غم از دست

دادن پسرش، وی را وامی‌دارد که به ناچار به سوی طویله برود و سر در گوش اسبش نهد و برای او درد دل کند.

ب) گل خاص

این داستان کوتاه نگاهی گذرا به گوشه‌ای از زندگی مردم فقیر و محروم حاشیه شهر کرمانشاه و مشکلات و معضلات اقتصادی آن‌ها در سال‌های آغازین دهه پنجاه دارد. در این سال‌ها، اگرچه با ورود ماشین به زندگی مردم تغییر و تحولات مثبتی در جامعه رخ داد، اما روی دیگر این سکه، بیکار شدن مردمی بود که با درشکه و گاری کار جابه‌جایی مسافران و بارهای مردم را برعهده داشتند. نمونه این افراد زحمت‌کش و بدبخت را در شخصیت اصلی داستان، عموکاظم، می‌بینیم. عموکاظم به نمایندگی از افرادی نظیر خود که بار فقر و فلاکت خانواده را به دوش می‌کشند، به کمک «گل خاص»، اسب لاغر و مردنی و پیر خود، مدت بیست سال، بارهای مردم را جابه‌جا می‌کند. کار هر روزه او و گل خاص رساندن پوست‌های دباغ‌خانه بیرون از شهر به کاروانسرای داخل شهر است. او این کار را با مشقت فراوان و تحمل فحش و ناسزای مردم و عابران انجام می‌دهد تا این که روزی فرا می‌رسد که شهرداری با جایگزین کردن وانت و تاکسی به جای اسب و گاری، به جمع‌آوری گاری‌ها در سطح شهر اقدام می‌کند. عموکاظم و چندتن از هم شغل‌های او به نشانه اعتراض به شهرداری می‌روند اما رییس شهرداری بدون آن‌که کمترین حق و حقوقی را در مقابل بیکار کردن این افراد، به آن‌ها اختصاص دهد حتی از رودررو شدن با آن‌ها خوداری می‌کند و آن‌ها ناامید و با دستانی خالی به خانه‌هایشان بازمی‌گردند. خانواده عموکاظم که با بیکار شدن او، مشکلات مالی فراوانی را پیش روی خود می‌بینند، و به عموکاظم پیشنهاد می‌دهند برای خلاص شدن از تأمین خورد و خوراک و کاه و جو «گل خاص»، که حالا دیگر بیکار و بی‌فایده سربار زندگی آن‌ها شده است، او را به صحرا برده و رها کنند اما عموکاظم که همیشه قدردان زحمت‌های «گل خاص» است، نمی‌پذیرد. گل خاص که گویی تمام این ماجراها را می‌بیند و مشکلات را به خوبی درک می‌کند تنها پس از گذشت یک روز از بیکار شدنش، می‌میرد و عموکاظم در پایان داستان گریان و نالان، با جسم بی‌جان «گل خاص» از آینده نامعلوم خود سخن می‌گوید.

همسانی‌های کلی دو داستان

آغاز داستان: داستان «دلتنگی» با توصیف غروب یک روز برفی آغاز می‌شود. غروب و

بارش برف، حکایت از سنگینی و سردی فضای داستان دارد. گویی دلتنگی غروب و سکوت اندوهباری که با بارش آرام برف بر فضای شهر سایه انداخته، قلب و روح شخصیت اصلی داستان را نیز در سیطره حکومت خود درآورده است، البته توصیف این صحنه در آغاز داستان می‌تواند کنایه معنی داری از سردی روابط انسانی و غروب عطوفت انسان‌های بی‌درد نیز باشد. ایونا و اسب لاغر و استخوانی‌اش زیر بارش برف سفیدپوش شده‌اند. داستان «گل خاص» هم با توصیف دباغ‌خانه‌ای دور از شهر در بیابان پرتی شروع می‌شود. درخت «گویچی» که ثمر نمی‌گرفت و قناتی که آب خوشی نداشت. تنهایی ایونا با اسبش در زیر بارش برف با تنهایی عموکاظم با اسبش در بیابان، فضا سازی مشابهی را در آغاز دو داستان رقم زده است. چخوف و یاقوتی هردو با توصیف صحنه‌ها و فضاهای آغاز داستان‌هایشان، زمینه روحی روانی مناسبی را به مقتضای حوادث داستان در خوانندگان ایجاد می‌کنند و این از شگردهای نویسندگان رئالیستی است. چخوف همچون دیگر نویسندگان رئالیست «صحنه‌ها را بدین قصد تشریح می‌کند که خواننده از شناختن آن صحنه‌ها بیشتر با قهرمانان و وضع روحی آن‌ها آشنا شود» (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ۲۸۹). و فضاهای توصیف شده داستان‌های یاقوتی نیز اختصاص به همین هدف دارد.

پایان داستان: صحنه پایانی هر دو داستان گفت‌وگوی شخصیت اصلی با اسب‌هایشان است. ایونا، ناامید از یافتن کسی که به حرف‌های او گوش دهد، در تنهایی خود به اسبش پناه می‌برد و با او هم‌کلام می‌شود و عقده دل می‌گشاید:

سورچی پیر با خود اندیشید: خوب است بروم سری به اسب بزَنم؛ برای خوابیدن همیشه فرصت هست. لباس می‌پوشد و به طرف اصطبل راه می‌افتد. بین راه اصطبل، به یونجه و کاه و به هوا فکر می‌کند... آنگاه که تنهاست نمی‌تواند به فرزندش بیندیشد... در اصطبل همین که نگاهش به چشم‌های براق اسب می‌افتد، می‌پرسد: داری نشخوار می‌کنی، خوب نشخوار کن، نشخوار کن... حالا که پول یونجه درنیامده، کاه بخور... راستش برای کارکردن پیر شده‌ام... اگر پسرمرده بود، سورچی می‌شد... کاش نمی‌مرد... اسب لاغر و تکیده نشخواری می‌کند و گوش می‌دهد و نفس گرمش را به دست‌های صاحبش می‌دمد... و ایونا بیش از این تاب نمی‌آورد و درد و اندوه خود را برای اسبش حکایت می‌کند (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۸۰).

در داستان گل خاص هم، عموکاظم، ناامید از آینده‌ای نامعلوم، در کنار جسم بی‌جان

اسبش با او سخن می‌گوید:

عموکاظم سیگارش را دور انداخت. سر اسب را بلند کرد و روی زانوهایش گذاشت، دو دستی توی سر خودش کوبید. در حالی که اشک، بی‌امان از چشم‌هایش بر روی ریش و سبیل سفیدش می‌چکید، نالید: گل خاص... گل خاص... باوه م... مردی ها... رفیق پیرت را تنها گذاشتی؟ این تویی که نفس نمی‌کشی و چشم‌های درشت و قشنگت بسته شده؟ این تویی که دیگر شیهه نمی‌کشی و سم به زمین نمی‌کوبی؟ گل خاص، شکم بچه‌های من چه جور سیر بشود؟ من پیرمرد به کجا پناه ببرم؟ (یاقوتی ۵۲).

و بدین ترتیب داستان «گل خاص»، همچون داستان «دلتنگی» با ابهامی تأمل‌برانگیز، در کنار اسب به پایان می‌رسد. این پایان‌بندی مشابه در دو داستان که شخصیت‌ها، هم‌درد و هم‌صحبتی از جنس خود نمی‌یابند و ناچار به حیوانی در اصطبل پناه می‌برند، به نوعی بیانگر رکود شخصیت انسان و نمایشگر تنهایی انسان معاصر است.

بررسی تطبیقی ساختار دو داستان

الف. پیرنگ، کشمکش و بحران

پیرنگ دو داستان قوی و استوار است، هرچند که در آن‌ها تحرک و جنبش و حوادث چندانی به چشم نمی‌خورد و حوادث، ساده و فاقد هرگونه پیچیدگی‌اند. پیرنگ اغلب داستان‌های چخوف باز است.

در پیرنگ باز، برعکس پیرنگ بسته، نظم طبیعی حوادث بر نظم ساختگی و قراردادی آن غلبه دارد و در این نوع داستان‌ها اغلب گره‌گشایی قاطعی وجود ندارد، یا اگر وجود داشته باشد زیاد به چشم نمی‌زند... در این داستان‌ها نویسنده می‌کوشد خود را در داستان پنهان کند تا داستان چون زندگی عینی و ملموس و بی‌طرفانه جلوه کند (میرصادقی، ۱۳۹۰، ۸۰).

در داستان «گل خاص» که البته نسبت به داستان دلتنگی حوادث بیشتری دارد، یاقوتی نیز با پرورش حوادث با نظم و ترتیبی منطقی پیرنگ باز را برای داستان خود انتخاب کرده‌است. کشمکش در داستان «دلتنگی»، میان شخصیت اصلی با عواطف و احساسات مرده‌افزادی است که در مقابل خواهش‌ها و نیازهای روحی او، برای بازگود کردن غم مرگ پسرش و کاستن

از اندوه بی‌پایان خود، به آن‌ها پناه می‌برد اما آن‌ها بی‌تفاوت از کنار او می‌گذرند. ایونا در این کشمکش عاطفی، تسلیم نمی‌شود و هر بار تصمیم می‌گیرد غم خود را با افراد جدیدی در میان بگذارد تا این که سرانجام اسب خود را تنها شنوده‌ای می‌یابد که می‌تواند با او هم‌دردی کند. در این داستان، نیروهای مقابل یکدیست و یک‌نوعند، اما در داستان گل خاص، مردم ناراضی از شغل عموکاظم، قانون شهرداری مبنی بر جمع‌آوری گاری‌ها و حتی خانواده عموکاظم که با نگهداری گل خاص در آن شرایط سخت مالی مخالفتند، همه نیروهایی‌اند که با او در کشمکش‌اند. بنابراین علاوه بر کشمکش عاطفی، نوعی کشمکش اخلاقی نیز در این داستان دیده می‌شود، زیرا شخصیت اصلی داستان با یکی از قوانین تصویب شده جامعه، یعنی ماشین‌شدن بسیاری از کارها و منع استفاده از گاری در جدال است.

بحران در داستان «گل خاص» زمانی رخ می‌دهد که مأمور شهرداری با عموکاظم روبه‌رو می‌شود و با وجود عجز و التماس عموکاظم، گاری را از او می‌گیرد و به شهرداری می‌برد. از این لحظه‌ی بحرانی به بعد زندگی عموکاظم دگرگون می‌شود و حتی اعضای خانواده او نیز درگیر این وضعیت پیش‌آمده می‌شوند. در داستان چخوف البته بحرانی که زندگی شخصیت اصلی را دگرگون کند ناگهانی و یکدفعه بروز نمی‌کند. شاید بتوان بحران این داستان را در جایی تصور کرد که ایونا بعد از ساعت‌ها انتظار، با مردی نظامی روبه‌رو می‌شود که هیچ اهمیتی به حرف‌های او نمی‌دهد. سپس به سه جوان می‌گسار برخورد می‌کند و با امید به این که می‌تواند غم خود را با آن‌ها در میان بگذارد، با وجود کرایه کمی که به او پیشنهاد می‌دهند آن‌ها را سوار کالسکه می‌کند، اما پس از گذشت چند لحظه، این بار نیز امید او بر باد می‌رود. این وضعیت تا پایان داستان همچنان ادامه می‌یابد. بنابراین از آغاز تا پایان داستان حالتی تقریباً ثابت و پایدار از تنهایی و سردرگمی ایونا را می‌بینیم و این در حالی است که آغاز داستان یاقوتی تقریباً ثابت و یکنواخت است و تصویر روزمرگی زندگی نشان داده شده است، اما ناگهان بحران رخ می‌دهد و زندگی عموکاظم را دگرگون می‌کند.

ب. شخصیت پردازی

چخوف و یاقوتی هر دو نویسندگان رئالیستی‌اند که شخصیت‌های اصلی اغلب داستان‌های خود را از میان مردم عادی و معمولی که نظیر آن‌ها را ما هرروز در اطراف خود می‌بینیم، انتخاب می‌کنند و این از ویژگی‌های نویسنده رئالیستی است که

به هیچ وجه لزومی نمی‌بیند که فرد مشخص و غیرعادی و یا عجیبی را که با اشخاص معمولی فرق دارد، به عنوان قهرمان داستان خود انتخاب کند. او قهرمان خود را از میان مردم و از هر محیطی که بخواهد گزین می‌کند و این فرد در عین حال نماینده هم‌نوعان خویش و وابسته به اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند، این فرد ممکن است نمونه برجسته و موثر یک عده‌ای از مردم باشد ولی فردی مشخص و غیرعادی نیست (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ۲۸۸).

چخوف «معتقد بود که توجه به دنیای عادی و معمولی و نگاهی درست و دقیق به حساسیت امور انداختن، تکان‌دهنده‌تر از کشف جهان و خلق شخصیت‌های استثنایی و قهرمان‌های همیشه موفق و وقایع اسرارآمیز و هولناک است» (میرصادقی، ۱۳۹۰، ۲۹۱). این نوع نگاه به شخصیت‌های داستان را به وضوح می‌توان در آثار یاقوتی نیز دید. اگرچه داستان گل خاص نسبت به داستان دلنگی شخصیت‌های بیشتری دارد، اما شخصیت‌های اصلی در دو داستان، عموکاظم و ایونا، به موازات هم‌اند و وجوه مشترکی با یکدیگر دارند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- شخصیت اصلی در هر دو داستان، پیرمردی است تودار، ساکت و کم‌حرف که غم‌ها و رنج‌های زندگی را به درون خود می‌ریزد.

- شخصیت ایونا و عموکاظم تا پایان داستان یکدست و ثابت باقی می‌ماند و هیچ تغییر و تحولی در شخصیت آن‌ها رخ نمی‌دهد.

- در هر دو داستان قهرمان اصلی نماینده ابنای بشر در عصر خود و الگوهای شناخته شده‌ای هستند که با ذهن خواننده مأنوسند و ویژگی‌های بسیاری از مردم کوچه و بازار را دارند. با توجه به فرهنگ‌های متفاوت در دو داستان، عموکاظم نماینده افراد مظلوم و فقیری است که با توسعه و پیشرفت ناشی از تحولات اجتماعی و اقتصادی، جز بدبختی و فلاکت بیشتر، هیچ رخداد تازه و خوشایندی در زندگی آن‌ها روی نمی‌دهد، ایونا نماینده افراد تنها و بی‌کسی است که کسی به درد دل آن‌ها گوش نمی‌دهد و در میان شادی‌ها و خوشگذرانی‌ها و هیاهوی مردم نادیده انگاشته می‌شوند و به گوشه‌ای می‌خزند و بار غم و رنج خود را به تنهایی به دوش می‌کشند.

- هر دو شخصیت گرفتار دغدغه‌ها و آشوب‌های روحی روانی‌اند. ایونا به خاطر تنهایی و بی‌کسی و نیافتن هم‌صحبتی برای بازگو کردن غم از دست دادن پسرش دچار تألمات شدید

روحي است و عموکاظم به دليل نگرانی از بیکاری و ترس از آینده‌ای نامعلوم در تأمین معاش خانواده تحت فشار روحي است.

- هر دو شخصیت سرنوشت مقدر خود را پذیرفته‌اند و گویی هیچ نقطه امیدواری و رهایی‌بخشی از وضعیت موجود را در مقابل خود نمی‌بینند.

ج. گفت‌وگو (نقطه برجسته دو داستان)

گفت‌وگو، از عناصری است که در پیشبرد داستان نقش مهمی دارد. شخصیت‌ها با گفت‌وگو خود را به خواننده معرفی می‌کنند. گفت‌وگو «پیرنگ را گسترش می‌دهد و درونمایه را به نمایش می‌گذارد» (میرصادقی، ۱۳۹۰، ۶۳). یکی از شباهت‌های این دو داستان در صحنه‌های گفت‌وگوی شخصیت اصلی با مخاطبی ساکت و بی‌صدا (اسب) است که شاید بتوان این نوع گفت‌وگو را با توجه به این که بیانگر افکار درونی شخصیت داستان است، نوعی تک‌گویی درونی به حساب آورد. البته میزان گفت‌وگو با اسب در داستان گل خاص بیش از داستان دلتنگی است. در داستان دلتنگی، ایونا اسب خود را «برادر» خطاب می‌کند و با او درددل می‌کند: «آره برادر... کوزما یونیچ مرد... نخواست زیاد عمر کند... بی‌خود و بی‌جهت مرد... حالا فرض کنیم تو یک کره داشته باشی... و یکهو کره‌ات بمیرد... راستی حیف نیست؟ دلت کباب نمی‌شود؟» (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۸۰).

عموکاظم نیز با خطاب «پسر» و در چند جای داستان با خطاب «باوه» یعنی پدر به اسبش، میزان وابستگی و تعلق خاطر خود را به آن نشان می‌دهد: «گل خاص... پسر... می‌فهمی چه شده؟... می‌فهمی؟... ای گل خاص... ای گل خاص... روزهای جدایی دارد می‌رسد» (باقوتی، ۲۶).

از سوی دیگر، اسب‌ها که مخاطبان ساکت و آرام ایونا و عموکاظم‌اند، با زبان بی‌زبانی با صاحبان خود سخن می‌گویند، گویی که تمام سخن‌ها، افکار، اندیشه‌ها و احساسات صاحبانشان را درک می‌کنند؛ در داستان دلتنگی آمده است: «اسب تکیده‌اش انگار که به اندیشه او پی برده باشد یورتمه می‌رود» (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۷۸).

و «اسب همچین لاغر و تکیده نشخواری می‌کند و گوش می‌دهد و نفس گرمش را به دست‌های صاحبش می‌دمد» (همان، ۳۸۰).

و در داستان گل خاص:

گل خاص از روی تجربیات چندساله، به خلق و خوی صاحبش آشنا بود و می دانست که تمام جوش و خروش عمو چند دقیقه‌ای بیشتر طول نمی کشد. بعد پیاده می شود، صورتش را ماچ می کند، دست به یالش می کشد، پوستش را با آن دست‌های چرب و خشن نوازش می کند، قیافه اش مهربان می شود و حرف‌های خوشی می زند... (یاقوتی ۱۵).

و نمونه‌ای دیگر:

... اسب سرش را تکان می داد و چشمانش از شفقت و مهر پر می شد. گوش‌هایش را با ریتم مشخصی بالا و پایین می برد و دندان‌های سفیدش را نشان می داد» (همان ۱۵). و «گل خاص ناله خفیفی کرد و بی حرکت ایستاد. با این حالت عمو آشنا بود. مصیبت را حس کرده بود. هروقت که عمو سرش را بغل می گرفت می دانست که گرفتاری سختی پیش آمده (همان ۲۶).

د. توصیف و صحنه‌پردازی در دو داستان

چخوف، راوی بی طرف داستان‌هایش است، وی اصراری بر وصف رقت‌انگیز صحنه‌های داستان و برانگیختن حس دلسوزی و ترحم خواننده آثارش را ندارد. حسی که در خواننده پدید می آید در نتیجه توصیف حقیقی فضای داستان و صحنه‌های واقعی است. شروع داستان دلتنگی با توصیف هوای گرگ‌ومیش غروب، برفی که همه جا را سفیدپوش کرده و فروغ بی‌رمق چراغ‌های خیابان، سکوت اندوهباری را به تصویر می کشد که بر فضای قلب و روح ایونا حاکم است، یأسی طبیعی که در نتیجه فقر و بی‌درآمدی از یکسو و فقدان پسر و بی‌کسی و تنهایی از سوی دیگر، بر گلوی او چنگ انداخته و هر لحظه او را بیشتر در خود فرومی برد. در کتاب «داستان و نقد داستان» آمده است: «یکی از روشن‌ترین نکته‌هایی که خواننده در بازنگری سوگواری درمی یابد ارائه عینی و بیطرفانه داستان است. نویسنده به ظاهر صحنه‌ها و کنش‌هایی می آورد بی آن که به هیچ یک از آنها به منظور القای تعبیری، اهمیتی بیشتر ببخشد» (گلشیری، ۱۳۸۴، ۱۴۸). این‌گونه شیوه روایتگری و توصیف عینی و بی طرفانه در داستان گل خاص نیز دیده می شود. علاوه بر این، توصیف برخی از صحنه‌های دو داستان بسیار مشابه یکدیگر است که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می شود:

- توصیف اسب: «اسب لاغر مردنی‌اش هم سفیدپوش و بی‌حرکت است. حیوان بینوا با آرامش و سکون خود و با استخوان‌های برآمده و با پاهای کشیده چون چوب خود از نزدیک به اسب قندی صناری می‌ماند» (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۷۳) و «استخوان‌های لگنش از زیر پوست قهوه‌ای رنگش بیرون زده بود و یال کوتاهش می‌لرزید مثل صاحبش لاغر و پیر و اخمو بود» (یاقوتی ۱۲).

- توصیف عبور گاری و سورتمه و فحش و ناسزای مردم: «هنوز چند ثانیه‌ای از حرکت سورتمه نگذشته‌است که از میان انبوه تیره‌رنگ آدم‌هایی که ازدحام‌کنان در آمدوشد هستند فریادهایی به گوش ایونا می‌رسد: هی، مگر کوری! کجا می‌آیی غول جنگلی؟ بگیر سمت راست» (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۷۴) و «از میان تاریکی صدایی به گوش می‌رسید: شیطان لعنتی رویت را برگردان، جلو راهت را نگاه کن! مگر کوری، پیر سگ! چشم‌هایت را باز کن!» (همان ۳۷۵) و «چندتا زن چادری زنبیل به دست و بچه در بغل، خودشان را به دیوار تکیه دادند که گاری عبور کند و در بینی‌شان را با انگشت گرفتند. یکیشان با صدای بلند، طوری که عموکازم بشنود، گفت: چه بوی گندی!... آدم دل و روده‌اش بالا می‌آید. خدا برایت نسا زد با شغلی که داری. محله را به گند کشانده» (یاقوتی ۱۶) و نیز «این تکه از راه را که دویست قدمی بیشتر نمی‌شد با هزار خون دل می‌پیمودند. از اطراف باران فحش و ناسزا بود که تحویلش می‌دادند. ولی عمو گوشش به شنیدن این حرف‌ها عادت کرده بود و اعتراضی نمی‌کرد» (همان ۱۸).

- توصیف اندوه:

توصیف اندوه ایونا: «آدم‌ها به شتاب می‌گذرند بی‌آن که به او و اندوهش اعتنا کنند... اندوهی است گران، اندوهی است که به بی‌نهایت می‌ماند... اگر سینه‌اش را بشکافند و اندوهش راه خروج بیابد ای بسا سراسر دنیا را دربر بگیرد...» (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۷۸).

توصیف اندوه سحر، دختر بزرگ عمو کازم: «در نهان از خشم و اندوه متلاشی شده بود اما به روی خودش نمی‌آورد و خونسرد کارش را انجام می‌داد. اگر آن‌چه را که در دلش می‌جوشید و غل می‌زد می‌گذاشتند سرریز کند، شهری را ویران می‌کرد و درهم می‌پاشید» (یاقوتی ۴۳).

بررسی تطبیقی محتوا و درونمایه

در داستان دلتنگی «انسانی که در جستجوی جلب همدردی از سوی هم‌نوعان خویش است به حیوانی درون اصطبل پناه می‌برد و این نکته، درونمایه داستان را تشکیل می‌دهد»

(گلشیری، ۱۳۸۴، ۱۵۳). اگر چه این درونمایه برگرفته از واقعیتی ساده و معمولی است که در ظاهر تازه به نظر نمی‌رسد، اما باید توجه داشت که

در آثار نویسندگان بزرگ، خواننده کمتر به واقعیت‌ها و درونمایه‌های نو برمی‌خورد، در این آثار به واقعیت‌ها و درونمایه‌ها از دیدگاه تازه‌ای توجه شده است، از این رو غالباً شاکارهای ادبی از درونمایه‌های خلق‌الساعه و تازه‌ای پدید نیامده‌اند بلکه درونمایه‌هایی که قبلاً وجود داشته‌اند، با نظرگاه‌های تازه‌ای بار دیگر عنوان شده‌اند» (میرصادقی، ۱۳۹۰، ۱۸۲).

اما در داستان گل خاص که بیگانگی ناشی از ماشین و از بین رفتن عذوفت انسانی محتوای اصلی اثر را دربرمی‌گیرد (میرعابدینی، ۱۳۸۰، ۵۴۹) درونمایه، تازه‌تر به نظر می‌رسد. شاید در نگاه اول درونمایه اصلی دو داستان تا حدودی متفاوت با یکدیگر به نظر برسد، اما موضوعات مشترک در دو داستان به اندازه‌ای است که نمی‌توان آن‌ها را به کلی متمایز از یکدیگر دانست؛ فقر و گرسنگی، تنهایی و بی‌کسی انسان معاصر و آشفتگی و نابسامانی اوضاع اجتماعی، از جمله ویژگی‌های مشترک در دو داستان است که مورد تأکید این نویسندگان قرار گرفته است.

فقر: یکی از درونمایه‌های اصلی هر دو داستان به تصویر کشیدن چهره زشت فقر در توصیف صحنه‌های از داستان است. ایونا که اندوه بزرگش غم از دست دادن پسر است، در یک لحظه با خود می‌اندیشد که ممکن است اندوه نشسته بر دل او به خاطر بی‌درآمدی و گرسنگی خود و اسبش باشد: «ایونا... با خود فکر می‌کند: حتی پول یونجه هم درنیامد، شاید علت اندوهم همین باشد، آدمی که کارش را بلد باشد... آدمی که خودش و اسبش سیر باشند، همیشه خدا خیالش آسوده است...» (چخوف، ۱۳۸۷، ۳۷۹).

گرسنگی ناشی از فقر در چند جای داستان گل خاص نیز به تصویر کشیده شده، در صحنه‌ای عموکاظم خطاب به اسبش می‌گوید: «گل خاص... تکه دلم... امشب گرسنه ماندی، ها؟ من هم چیزی نخوردم، روده‌هایم خشکیده. زبان بسته چرا چیزی نمی‌گویی؟ فردا هرطور شده برایت علف می‌آورم...» (یاقوتی ۴۴).

تنهایی انسان و سردی روابط انسانی: آن چه در داستان «دلتنگی» بیش از داستان «گل خاص» بدان پرداخته شده، موضوع تنهایی و بی‌کسی انسانی است که در جوامع امروزی روزبه‌روز در میان هیاهوی مردم خود را تنها تر و دیگران را بی‌تفاوت‌تر نسبت به خود می‌بیند.

گویی هرکس به تنهایی باید در مشکلات و گرفتاری‌های خود دست‌وپا بزند و انتظار کمکی از سوی هم‌نوع را نباید در سر بپروراند. چخوف بیش از یاقوتی اندوه‌تنهایی شخصیت اصلی داستان خود را به تصویر می‌کشد. ایونای سورچی با آدم‌هایی روبرو می‌شود که هرکس به فکر زودتر رسیدن به مقصد خویشند، او اگرچه درد خود را با آن‌ها در میان می‌گذارد، اما کسی نیست که از درد و رنج او متأثر شود. اولین مسافر ایونا در آن روز، مردی نظامی است که تمایلی به شنیدن ماجرای مرگ پسر ایونا نشان نمی‌دهد. مسافران بعدی او سه جوان عیاشند که او را مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌دهند و فقط به فکر زودتر رسیدن به مقصدند، حتی در کاروانسرای که محل استراحت او و هم‌شغل‌هایش است، سورچی جوانی که برای نوشیدن آب از خواب برخاسته، با وجود شنیدن خبر مرگ پسر ایونا از زبان وی، هیچ واکنشی نشان نمی‌دهد و به خواب خود ادامه می‌دهد. این در حالی است که در داستان «گل خاص»، وقتی عموکازم از بیکارشدنش در آینده‌ای نزدیک با اطرافیانش سخن می‌گوید، اگرچه کاری از دست کسی ساخته نیست، اما صحبت‌های او را می‌شنوند و حتی اظهار همدردی هم می‌کنند و این شاید علاوه بر تفاوت در فرهنگ‌ها، به دلیل یکدست و هم‌طبقه‌بودن شخصیت‌های داستان یاقوتی است یعنی افراد فقیر و محرومی و سختی کشیده‌ای که از زندگی تجربه‌های تلخی دارند، درحالی که در داستان چخوف جز سورچی جوانی که در آخر داستان ظاهر می‌شود، فاصله طبقاتی میان شخصیت‌های دیگر وجود دارد، به همین دلیل است که آن‌ها از درک فشارهای روحی روانی ایونا عاجزند.

آشفتگی اوضاع اجتماعی: ناروایی‌های اجتماعی، نادیده گرفتن فضایل اخلاقی و هتاک‌ی و بی‌حرمتی و عدم امنیت معاش، از جمله مضامینی‌اند که حکایت از آشفتگی و بی‌سروسامانی اوضاع اجتماعی حاکم بر فضای هر دو داستان دارد. در داستان دلتنگی، تصویری از کاروانسرای که عده‌ای از سورچیان هم‌قطار ایونا که در اوقات استراحت خود بدان جا می‌خزند و جز سیر کردن شکم خود به چیز دیگری نمی‌اندیشند نمونه بارزی از بی‌سروسامانی اقشاری از مردم، بهم‌ریختگی اوضاع جامعه و بی‌مسئولیتی صاحب‌منصبان در مقابل وضعیت بد رفاهی و معیشتی مردم است. در داستان گل خاص هم در صحنه‌ای شاهد آنیم که گاری‌چپانی که حالا دیگر شهرداری گاری‌های آنان را گرفته، همگی بیکار در آن جا گرد آمده‌اند تا شهردار فکری برای امرار معاش آن‌ها بکند اما بعد از ساعت‌ها انتظار، به آن‌ها خبر می‌دهند که شهردار از در دیگر بیرون رفته و این اوج بی‌مسئولیتی و عدم توجه صاحب‌منصبان را به مسائل و مشکلات مردم نشان می‌دهد.

نتیجه

چخوف با خلق آثار فراوانی در مکتب رئالیسم، از جمله نویسندگان پرطرفداری در ایران است که تأثیر زیادی بر ادبیات داستانی معاصر ایران داشته است. طرح مضامین و موضوعات اجتماعی و توجه به واقعیت‌های تلخ جامعه و مسائل و مشکلات روحی و روانی انسان عصر حاضر از یک سو، و سبک ساده و روان او در داستان‌پردازی از سوی دیگر، بسیاری از نویسندگان ایرانی را بر آن داشته تا با تأثیرپذیری از او، داستان‌هایی به سبک و سیاقی نزدیک به او و در موضوعات و مضامین داستان‌هایش بیافرینند. از جمله این داستان‌نویسان، منصور یاقوتی است که داستان کوتاه خود به نام «گل خاص» را با تأثیرپذیری از داستان «دلنگی» او نگاشته است. وجوه مشترک این دو داستان از جنبه‌های مختلف ساختاری و محتوایی نشان از آن دارد که یاقوتی در نگارش داستان خود به داستان چخوف نظر داشته است. درونمایه‌های اصلی هر دو داستان از یک سو فقر و محرومیت طبقات پایین جامعه و از سوی دیگر نابودی فضایل اخلاقی و سردی روابط انسان و سرانجام تنهایی او در مسیر زندگی است، هرچند که رنگ‌باختگی عواطف انسان در داستان «دلنگی» بیش از داستان «گل خاص» نمایان است. موضوع مرگ عزیزترین‌های شخصیت اصلی این دو داستان که در داستان چخوف مرگ پسر ایونا و در داستان یاقوتی مرگ اسب عموکاظم است، فضای اندوهناکی را بر هر دو داستان حاکم کرده است. علاوه بر مضمون و محتوا، در این دو داستان از نظر دیگر عناصر سازنده، از جمله شخصیت‌ها، گفتگوها و توصیف صحنه‌ها، تشابهاتی دیده می‌شود. شخصیت اصلی در هر دو داستان، پیرمرد اندوهگینی است که دچار فشارهای شدید روحی است. در هر دو داستان عنصر، گفت‌وگو نقش مهمی در روند داستان دارد. این گفت‌وگوها بیشتر درونی است، با این تفاوت که در داستان یاقوتی، بیشترین بخش این گفت‌وگوها به عموکاظم و اسبش اختصاص دارد. در توصیف صحنه‌ها نیز همانندی‌های بسیاری در این دو داستان دیده می‌شود. علاوه بر این‌ها، این دو داستان در پیرنگ، کشمکش و بحران هم با وجود تفاوت‌های جزئی، همانندی‌های بسیاری با یکدیگر دارند.

Bibliography

Chekhov, Anton. (1387/2008). *Majmoe Asare Chekhov jelde2 (Works of Chekhov vol 2)*. Serojestpanian Translation, Third Edition, Tehran: Tous Publications.

- . (1361/1982). *Doshmanan (Enemies)*. Simin Daneshvar Translation, Tehran: Amirkabir Publications.
- Golshiri, Ahmad. (1384/2005), *Dastan va Naghde Dastan (Story and Story Critic)*. Vol1, Fourth Edition, Tehran: Negah Publications.
- Karimi Motahar, Janollah. (1379/2000), *Negahi be Tasire Motaghabele Adabiate Farsi va Rosi (Take the Interplay Between Persian and Russian literature)*. *Research in World's Contemporary literature*, pp. 48-56.
- . (1380/2001), *Tasire Anton Chekhov bar Adabiate Moasere Iran (The Effects of Anton Chekhov on Iranian Contemporary Literature)*. *Research in World's Contemporary literature*, pp. 147-155.
- MirAbedini, Hassan. (1380/2001). *Sad Sal Dastan Nevisie Iran (One Hundred Years of Fiction)*. 3Vols, Second Edition, Tehran: Cheshme Publications.
- Mirsadeghi, Jamal. (1390/2011). *Anasere Dastan (Elements of Story)*. Seventh Edition, Tehran: Sokhan Publications.
- Sayed Hosseini, Reza. (1381/2002). *Maktabhaye Adabi (Literary Schools)*. 2Vols. Twelfth Edition, Tehran: Negah Publications.
- Yaghouti, Mansour. (Bita) *Gole Khas (Particular Flower)*. Tehran: Javidan Publication Organization.
- . (14th Urdibehesht 1387/2008). *Jahane Dastan (The World of Story)* Retrieval 25th Mordad 1392 from <http://tooshay.blogfa.com>
- Zarin Koob Abdolhossein. (1361/1982), *Naghde Adabi (Literary Criticism)*. Third Edition, Tehran: Amirkabir Publications.